

روزگار مشهد در دورانی که احمد میرزای ۱۳ساله، تاج برسر گذاشت

خرابی به وقت شاه نوجوان

طوبی اردلان| خدا بیامرزد دایه مادرم را. تا اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته زنده بود و حافظه‌اش عین آرشبو یک استودیوی فیلم پر از تصویرهای خوانا. به شهادت شناسنامه، متولد ۱۳۰۰ خورشیدی بود اما خودش می‌گفت، این سجل را وقتی چند بچه قدونیم‌قد توی دامن داشته، یکی برایش آورده و مطمئن است هم‌سن و سال احمدشاه قاجار است. تاج‌گذاری‌اش را به خاطر داشت. البته خودش که ندیده بود ولی به یاد می‌آورد عموی کتاب‌خوان و اهل سفرش توی سال ۱۲۸۸ خورشیدی وقتی از پایتخت برمی‌گشته به او گفته است: «چند روز پیش یک شاهی احمدنام به تخت نشسته هم قد و قواره تو، صغیر. خدا به خیر کند، یک طفل صغیر می‌خواهد مملکت‌داری کند.» از آن به بعد دایه هر کجای زندگی که به سختی می‌افتاده و روزگار سر آرزوهای اندکش خنسی می‌کرده، خاصه توی سال‌های قحطی(۱۲۹۶-۱۲۹۸ خورشیدی)، می‌دانسته این عقوبت‌وبلا از ناگردانی همان طفل صغیر تاج بر سر است.

خود من اما سال‌ها پس از این خاطره، با آخرین تاج‌دار قاجاری در کتاب درسی آشنا شدم و بعدترها در متون تاریخی درباره‌اش خواندم. درباره احمدی که به شاه تنها (برخی هم گفته اند شاه علف)معروف بود و خودش می‌پسندیده یک کلم‌فروش در کوهستان‌های پر باران سونیس باشد تا شاه ایران. توی شرح‌نامه خودنوشته‌اش هم بارها گریه کرده برای همان تاج موروثی که پدرش محمدعلی شاه برایش باقی گذاشته است. تاجی که بزرگ‌تر از سرش بود، آن‌قدر که بالاخره افتاد و قاجار را به پایان رساند. شاه علف، سال‌ها بعد در دیار فرنگ، وقتی دیگر فقط احمداست و آن‌پسوندالماس‌نشان طلا. از کناره نامش افتاده، یک جایی خودش را با جنازه‌ای در لندن مقایسه می‌کند که شروک‌هلمز معروف بالای سرش ایستاده و دارد از روی رخ و لباس، خط سرنوشتش را می‌خواند: «در یکی از رمان‌های پلیسی مردی به قتل رسید و شروک‌هلمز را برای

- فساد حکومتی‌ها

پس از فرار محمدعلی‌شاه از ایران و بر تخت‌نشستن احمد سیزده ساله،وزر تلاش می‌کنند تا رسیدن ولیعهد جوان به سن قانونی، برای تصمیم‌های حکومتی و مملکتی یکی را به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کنند. در این دوره پنج‌ساله تا بالغ شدن احمد میرزا دو نایب‌السلطنه انتخاب می‌شوند که نخستین آن‌ها «عبدالملک» بزرگ ایل قاجار است. تاریخ‌نگاران درباره او نوشته‌اند مرد بادرایتی بوده و تلاش داشته اوضاع مملکت را که از دوران استبداد صغیر متشنج شده، آرام کند و تشکیل دوباره مجلس با این هدف هم از راهکارهای اوست اما گویا وضعیت آن‌قدر ناپایمان بوده که این زخم به چرک نشسته را هیچ ضمادی مرمهم نمی‌شود. این اوضاع به اصطلاح گل و بلبل تنها شروع جنگ جهانی(۱۳۳۰ تا۱۳۳۶ هجری قمری (۱۲۹۱ تا۱۲۹۶ خورشیدی)) و ورود روس‌ها به ایران را کم داشته تا حلقه بلا را بر مردم تنگ‌تر کند که آن هم می‌شود.

دکتر یوسف متولی حقیقی، در کتاب «تاریخ معاصر ایران (جلد ۱)» درباره وضعیت مشهد در سال‌های نخست بر تخت‌نشستن احمدشاه تا آغاز جنگ جهانی اول می‌نویسد: «مشهد در این روزگار سخت مغشوش و بی‌نظم است. دزدان و راهزنان امان تجار را بریده بودند. راهزنان جمشیدی و دامغانی و عرب در شرق غرب شمال و جنوب خراسان به قافله‌های تجار هندی و روسی دستبرد می‌زدند. در این هنگام دزدیده شدن یک کاروان حامل قند اتباع روسیه باعث شد تا کنسول روس در مشهد اولیای دولت ایران را تحت فشار قرار داده و از آن‌ها قول قلع‌وقمع سارقان را بگیرد. در خود شهر مشهد نیز اوضاع بهتر نبود. رئیس نظمیه متهم بود که پول گزافی را به طور غیر مشروع به دست آورده

کشف را از قتل خبر کردند. شروک دقایقی جنازه را وارسی کرد و چیزهای زیادی دربارهٔ مقتول گفت، از جمله اینکه، مقتول زمانی فردی ثروتمند بوده، اما چند سالی است که وضع مالی خوبی ندارد، ولی آن‌قدر هم مفلس نشده که به نان شیش محتاج باشد. از شروک پرسیدند، این مسئله را از کجا فهمیده؟! پاسخ می‌دهد، لباسی که تن مقتول است برای خیاط‌خانه معروفی است که فقط افراد پول‌دار می‌توانند از آن خرید کنند، اما لباس برای چند سال پیش است و معلوم است متوفی دیگر استطاعت مالی آن را ندارد لباس جدیدی از آنجا بخرد، اما آن‌قدر هم مفلس نشده که برای نان شیش همین لباس را هم بفروشد. حکایت من و رولزرویسیم همین است. هر کس مرا با این اتول ببیند، می‌فهمد زمانی آن‌قدر ثروتمند بوده‌ام که می‌توانسته‌ام رولزرویس بخرم، اما، چون رولزرویسم قدیمی شده، معلوم است دیگر استطاعت مالی ندارم مدل جدید آن را بگیرم، اما آن‌قدر هم مفلوک نشده‌ام که آن را بفروشم.» البته و آن‌قدرها هم که ادعا کرده بی چیز نبوده و آن‌طور که روزنامه‌های فرانسوی پس از مرگش نوشتند، ۷۵میلیون فرانک جمع ارث باقی‌مانده از او بوده است. ناگفته‌نماندکه صغر سنی‌وبی‌علاقگی به پادشاهی در کنار بسیار از مسائل دیگر باعث می‌شود تا دوران شاهی احمد میرزا (۱۲۸۸-۱۳۰۴) که امروز سالروز انتخابش به عنوان تاج‌دار دودمان قاجار است، با فراز و فرود بسیار همراه باشد، آنچنان که اعدام شیخ فضل‌ا...نوری، تشکیل مجلس دوم پس از دوران استبداد صغیر، به توپ بستن حرم مطهر رضوی به دست روس‌ها، آغاز جنگ جهانی اول، قحطی بزرگ ایران که سبب مرگ حدود نیمی از مردم ایران شد و قیام شیخ محمد خیابانی و میرزا کوچک خان جنگلی تنها بخشی از این حوادث است که ایران را به میدان تاخت و تاز بلا تبدیل می‌کند. سطرهای بعدی‌گذری است بر روزگار مشهد در سال‌های نخستین حکومت این آخرین تاج‌دار قاجاری.

است. این وضعیت در حالی است که سرقت و ناامنی در محلات مشهد بدون والی و حاکم بیداد می‌کند، « گزارش درخرو تأمل یکی از این ناامنی‌ها را می‌توان در روزنامه شوروی به تاریخ ۸صفر ۱۳۳۲ هجری قمری(دوسال پس از آغاز جنگ جهانی اول) خواند که نشان از ناآرامدی و فساد در مجموعه‌های حکومتی دارد: «یکی از زوار اصفهانی که به مشهد مشرف شده می‌گوید، شب گذشته از نیشابور حرکت نموده قدری از راه که آمدیم جمعی سوار(راهن) دور ما را گرفتند، چهار گاری اسب داشتیم از هر گاری یک اسب باز کردند. از گاری که ما نشسته بودیم، دو اسب باز نمودند من رفتم التماس نمودم که زن و بچه همراه داریم یک اسب را رد نمودند و هر چه اسباب ناریه هم بود گرفتند. آخرالمر هم گفتند، ما نوکر زوار می‌باشیم اگر بروید به حاکم آنجا اظهار نمایند که تو تمام اموال ما را ربوده و دزد روز می‌باشی و خیلی بی‌انصافی. ما دزد شب هستیم ولی انصاف داریم. بگوئید این‌قدر مردم را در فشار نیابورید.

- قتل، قتل و قتل

البته کار به سرقت خلاصه نمی‌شده و جراید این روزگار هر چند روز اخبار قتل‌های دل خراشی را هم مخابره می‌کرده‌اند. در یکی از این خبرها آمده است: «۲۸حوت، سه جنازه مقتول را به شهر آورده، می‌گویند اشرار شکاری‌ها این‌ها را به قتل رسانده‌اند. هیچ‌یک از آن‌ها سر نداشتند که شناخته شوند، دو نفر از آن‌ها شال سبز به‌کمرشان بسته بودند و معلوم می‌شد سید هستند و به طوری که حاملان آن‌ها(منظور حمل‌کنندگان جنازه‌هاست) می‌گویند جنازه سه، چهار نفر دیگر هم بوده که هنوز به شهر می‌آورده‌اند مشغول تحقیق هستند تا معلوم شود که علت واقعه چه بوده است.»

در ادامه این خبر هم می‌خوانیم که: «از قرار مذکور شش



احمدشاه نوجوان در حلقه دار، سال‌های نخستین سلطنت

خبر شاه نوجوان

روزنامه حبل‌المتین چاپ ۴مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی خبر شاه‌شدن احمدنوجوان را با این متن منتشر کرده است:شرح زندگانی این شاهنشاه معصوم این است که ۱۳ مراحل زندگی را طی و در ذیحجه ۱۳۲۴ به ولیعهدی دولت‌ابد آیت‌ایران منتخب و جمعه ۲۷جمادی الثانی ۱۳۲۷ پس از خلع محمدعلی میرزا به شاهشاهی ایران از جانب ملت هستیم شدند. بنابر قانون اساسی تا اختتام سال هجدهم عمر مبارکشان متصدی هیچ امری از امور مملکتی و دولتی نتوانند شد. امیدواریم که در ظل تربیت مجلس مقدس ملی بر خلاف پدرشان، پادشاهی مشروطه دوست، وطن پرست، با دیانت، ترقی‌خواه بار آیند.



گفته‌اند. تعداد جمعیت فقرا در این ایمن چنان افزایش می‌یابد که یکی از روزنامه‌ها ساخت یک فقیرخانه را به بدلیه پیشنهاد می‌دهد.

- بلا هاست اما مقاومت هم هست

در مشهد این دوران با همه سیاهی‌هایش، مشروطه‌خواهان اما در برابر روس‌ها کوتاه نمی‌آیند و حتی گزارش‌هایی مبنی بر پایداری و ایستادگی مسلحانه در محلات مشهد به گوش می‌رسد. خاصه در آغاز ورود آن‌ها. البته که روس‌ها نیز در ادامه بیکار نمی‌نشینند وتلاش می‌کنند برای تضعیف مقاومت مردم مشهد دست به اقداماتی بزنند که یکی از آن‌ها نفوذ به صفوف روحانیون است که گویا در این دوران تعدادشان در مشهد به ۳هزار نفر می‌رسیده است. در ادامه صدور فتوای جهاد بر ضرورس‌ها از طرف آخوندخراسانی باعث تحریم مصرف کالاهای روسی در مشهد می‌شود. موضوع تحریم کالاهای روسی تا آنجا پیش می‌رود که یکی از روحانیون ساکن شهر عمایه‌اش را که از پارچه‌کتنان روسی بوده در بخاری می‌سوزاند. پس از این کار، مردم در کوچه و بازار پیرهای‌های خود را که آن‌ها هم از کتان روسی بود پاره می‌کنند و مصرف‌چای و قند روسی ممنوع می‌شود. همچنین شاگردان مدارس مشهد به تحریک معلمان خود در کوچه و بازار دست به راهپیمایی‌های ضدروسی زده و شعارهایی سر می‌دهند که معروف‌ترینشان این است: «آنچه را در پرده‌داری آسمان بنمان عیان/ تن نخواهد داد بر ظلم و ستم ایرانیان/ سر به‌تک جان در قدم داریم ما ورد زبان/ یا که استقلال ایران یا که مرگ ناگهان.» این روند در ادامه منجر به تعرض اشغالگران به حرم می‌شود تا لکه این ننگ هم در فهرست بی‌لیتیی آخرین شاه قاجار به یادگار بماند.

گروه تاریخ و هویت| در میان فهرست نام‌های به‌جا مانده از خانه‌های تاریخی مشهد، شاید خانه قاجاری «داروغه» در پایین خیابان (خیابان نواب صفوی) بیش از هر نام دیگری آشنا باشد. بخشی از این آشنایی هم برمی‌گردد به مرمت و بازسازی آن در چند سال گذشته که توانسته چهره دل‌نشین این خانه را دوباره نقش بزند. خانه‌ای با کاشی‌های هفت‌رنگ، تزیینات چوبی و عطر شمعدانی‌های همیشه‌سبزی که در گمان هیچ بیننده‌ای نمی‌نشاند، اینجا روزی خانه یکی از مستبدترین مردم این شهر بوده است. خانه داروغه مشهد.

یک جست‌وجوی اینترنتی با عنوان «یوسف‌خان هراتی» مقاله‌هایی را باز می‌کند که با واقعه توپ‌بندی حرم مطهر رضوی در ۱۰ فروردین سال ۱۲۹۱ خورشیدی گره خورده است. ماجرا از این قرار است: «روس‌ها خواهان این بودند که هر گونه نصب و عزل دیگر افراد خارجی در ایران با اجازه‌ان‌ها و انگلیسی‌ها باشد و قبول نکردن این‌خواسته سبب حرکت قوای روس از تبریز به سمت خراسان شد. در این گیرودار، یوسف هراتی که از دست‌نشانگان روس‌ها در خراسان بود، شورشی ساختگی در مشهد

راه انداخت و قوای روس به بهانه این شورش وارد شهر شدند و به سمت حرم امام‌رضا^(ع) حرکت کردند. نبود ارتش و قوای نظامی در کشور سبب شد عموم مردم با دست‌خالی در دفاع از حرم مطهر رضوی برآیند و درهای حرم را ببندند. روس‌ها پس از این اقدام، با همه ادوات نظامی مانند توپ‌ها و مسلسل‌ها وارد حرم شده و در نقاط مختلف به‌ویژه پشت‌بام‌مستقر می‌شوند و مردم بی‌دفاع را به رگبار می‌بندند.» اما حالا همه این نام‌ها، خوب و بد برگی از تاریخ شده‌اند و این خشت و گل خانه یوسف‌خان هراتی است که باقی‌مانده است. خانه‌ای با هزار و صد متر زمین، که طبق معماری خانه‌های ایرانی‌اما با تزیینات روسی ساخته شده است. از دیگر جاذبه‌های این خانه وجود پله‌های دوطرفه در حیاط، کاشی‌های هفت‌رنگ، تندیس‌های قالبی گچی شبیه سر انسان، شیر و فرشته‌های بال‌دار، معماری زمستان‌نشین و تابستان‌نشین، پنجره‌های دوجداره و اتاق‌های بادگیر اشاره کرد. این خانه پس از یوسف‌خان برای مدتی در دست ورثه بوده ولی در سال ۱۳۶۶ خورشیدی به یکی از هیئت‌های مذهبی بزد فروخته شده و در دهه گذشته نیز از سوی شهرداری خریداری و بازسازی شده است.



گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت یستمچم)

آصف‌الدوله و ماجرای به گلوله بستن گنبد طلا (قسمت دوم و آخر)



مرضیه ترابی

در قسمت قبل، درباره آصف‌الدوله شاهسون (حاکم خراسان در دوره مظفرالدین‌شاه) و اقدامات غیرانسانی او صحبت کردیم و گفتیم که وی، علاوه بر مالیات‌های سنگین و نامتعارف، برای مال‌اندوزی بیشتر، دست تعدی به اموال و نوامیس مردم دراز می‌کرد و دختران معصوم و بی‌گناه روستایی را به جای مالیات‌های ادعایی خودش از روستاییان می‌گرفت و به ترکمانان می‌فروخت. از سوی دیگر، آصف‌الدوله با احتکار گسترده گندم و جو، در شرایطی که به دلیل ملخ‌زدگی، قحطی و کمبود ارزاق عمومی بیداد می‌کرد، خشم مردم را برانگیخت و آن‌ها برای نجات خود از دست این دژخیم، دست به دامن علمای مشهد شدند. طولی نکشید که با اشاره برخی علمای شهر، طلاب علوم دینی به میدان آمدند و در یک گردهمایی گسترده در مسجد گوهرشاد، به اقدامات غیرانسانی آصف‌الدوله اعتراض کردند.

- خروش علما و روحانیون مشهد

با ورود علما و طلاب به این ماجرا، مردم نیز، به سوی حرم رضوی حرکت کردند و در مسجد گوهرشاد جمع شدند. حیاط مسجد و شبستان‌های آن ملو از جمعیت بود. طولی نکشید که مردم در دیگر صحن‌های حرم رضوی نیز، اجتماع کردند و کار بالا گرفت. با تدبیر چند نفر از علما، نامه‌ای تهیه و در خواست‌های مردم در آن درج شد و چند نفر از طلاب، آن را به دست آصف‌الدوله رساندند اما او به این‌نامه هیچ توجهی نکرد و در پی این اقدام، تلگراف‌خانه را بست و اجازه گزارش وضعیت مشهد را به تهران نداد. او طلبه‌هایی را که حامل نامه بودند، به‌شدت مضروب کرد و به حاجی محمدحسن معاون‌التجار، تاجری که در امر احتکار گندم هم‌کار و هم‌دست آصف‌الدوله بود، پیغام داد که تفنگچی‌هایش را برای متفرق کردن مردم بفرستد. از آن سو، مردم با دیدن روحانیون مضروب شده و سرو صورت خونین آن‌ها، کاسه صبرشان لبریز شد. دو نفر از علما به نام‌های «سید عباس» و «سید ابراهیم لنگرانی» به آصف‌الدوله نامه‌ای تهدیدآمیز نوشتند و اخطار کردند که اگر صدای مردم را نشنود و دست از اقدامات خود بر ندارد، او را «به قوه جبریه و قهریه ملیه» معزول خواهند کرد. اما با هم حاکم مستبد خراسان گوش شنوایی نداشت و به جای توجه به این صحبت‌ها، به میرزا کاظم آقا، متولی وقت آستان‌قدس هم دستور داد که مردم را از صحن‌های حرم مطهر و مسجد گوهرشاد بیرون کند اما مگر این کار شدنی بود؟ وقتی تلاش مردم برای رساندن پیامشان به علمای تهران به جایی نرسید، با میدان‌داری علمای مشهد به سوی ارگ جمعیت حرکت کردند.

- تیراندازی در حرم مطهر امام‌رضا^(ع)

با حرکت مردم به سمت ارگ، آصف‌الدوله احساس خطر کرد و با دستور او، معاون‌التجار تعدادی از نیروهای خود را در کاروان‌سرای بزرگش واقع در بالاخیابان مستقر نمود. این افراد، با نیروهایی که آصف‌الدوله فرستاده بود، بدون اخطار قبلی، مردم را هدف قرار دادند. جمعیت که ظاهراً توقع چنین واکنشی را نداشتند، به سوی حرم مطهر بازگشتند. به نوشته یکی از مورخان عصر مشروطه «تفنگچیان دنبالشان کرده از پشت‌بام‌ها شلیک کتان تا صحنشان رسانیدند و در صحن نیز، زینهار (امان) نداده و هم‌چنان شلیک کردند. دسته انبوهی نیز خوردند.» آن روز، ۱۸ صفر سال ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۴چهار اردیبهشت سال ۱۲۸۴ خورشیدی) بود. روزی که مردم را بر این خیابان ارگ تا حرم رضوی، هدف گلوله قرار دادند و حتی بعد از ورود آن‌ها به این مکان مقدس، حرمت نگه نداشتند و زائران و مجاوران حاضر در حرم رضوی را به گلوله بستند. از آن سو، تعدادی از تفنگچی‌های معاون‌التجار، خودشان را به مسجد گوهرشاد که هسته اولیه قیام در آن شکل گرفته بود، رساندند و بنا کردند به تیراندازی. در این گلوله‌باران، تعدادی از گلوله‌ها به گنبد طلا اصابت کرد و برخی نیز، به درهای صحن و آیینه کاری‌ها و تزیینات داخل حرم رضوی، صدمه رساند. در این هجوم ناآوانمردانه، جمع زیادی از مردم مشهد کشته شدند.

- عاقبت آصف‌الدوله

آصف‌الدوله اجازه مخابره گزارش این جنایت را به دیگر شهروندان، حدود یک ماه بعد از این ماجرا، در خرداد سال ۱۲۸۴ خورشیدی، خبر فاجعه حمله به حرم رضوی و کشته شدن زائران و مجاوران به دست‌عمال آصف‌الدوله، به تهران رسید و عاغایی به‌پا شد. آیت‌ا... سیدمحمد طباطبایی از علمای مؤثر در انقلاب مشروطه، بر فراز منبر به ذکر واقعه شهر مشهد پرداخت و به‌شدت گریست. این اقدام باعث خشم عمومی علیه مظفرالدین‌شاه شد. حالا دیگر همه عزل و محاکمه آصف‌الدوله را می‌خواستند. شاه قاجار او را معزول کرد، اما آصف‌الدوله محاکمه نشد. با پیروزی انقلاب مشروطیت، یکی از مهم‌ترین خواسته‌های مردم خراسان، محاکمه این مرد خبیث بود. نماینده وقت قوچان در نخستین مجلس شورای ملی، کار محاکمه آصف‌الدوله را به‌شدت پیگیری می‌کرد اما طبق گزارش اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش، آصف‌الدوله خودش را به دیوانگی زده بود و به قول اعتمادالسلطنه، شاید هم واقعا دیوانه شده‌بود، چه، کسی که حرمت حرم امام‌رضا^(ع) را نگه ندارد، نباید توقع عاقبت به‌خیری داشته‌باشد. واقعه حمله آصف‌الدوله به حرم مطهر و هتک حرمت این مکان مقدس، نخستین حرمت‌شکنی از این دست بود، در این هجمه، مانند ماجرای به‌توپ بستن حرم مطهر که حدود دوازده سال بعد از این فاجعه، اتفاق افتاد، پای اجنبی‌ها در میان نبود و افرادی با ظاهر مسلمانی، دست به این وحشیگری کم‌نظیر زدند. اتفاقی که وقایعی شبیه به آن، متأسفانه سال‌ها بعد، در تیر سال ۱۳۱۴، هنگام هجوم عمال رضاشاه به مسجد گوهرشاد و در آبان ۱۳۵۷، زمان حمله عوامل رژیم پهلوی به حرم مطهر، رقم خورد و هر بار، اسباب قیام عمومی مردم مسلمان ایران را فراهم کرد. فاجعه‌ای را که آصف‌الدوله رقم زد، یکی از مهم‌ترین عوامل آغاز قیام مردم و انقلاب مشروطه می‌دانند.

شهریار

۳شنبه
۱۳۰۱
۲۷ربیع‌الثانی
۱۳۴۴
مشاره
FAIP

۱۵



تاریخ و هویت

کاشی
آبی

